

دکتر وندی ال ویدر، دانیال، جلسه ۷ دانیال ۴، پادشاه فروتن و قدرت بازیابی شده خدا

© 2024 Wendy Widder و Ted Hildebrandt

من دکتر وندی ویدر و تدریس او در مورد کتاب دانیال هشتم. این جلسه ۷، دانیال ۴، پادشاه فروتن و قدرت بازیابی شده خدا است.

در این سخنرانی، ما به دانیال ۴ نگاه می‌کنیم و عنوانی که من برای این سخنرانی در نظر گرفته‌ام، پادشاه فروتن و قدرت بازیابی شده خدا است.

این موضوع تضادی با فصل بعدی ایجاد می‌کند که آن هم درباره پادشاهی فروتن است، اما خدا در آن فصل قدرت خود را باز نمی‌گرداند. بنابراین، وقتی به فصل پنجم رسیدیم، برمی‌گردیم و دوباره به فصل چهارم نگاه می‌کنیم. دانیال چهارم، آناش-اسم، واقعاً باید این را روی تخته بگذارم.

این رویای مجسمه است؛ ما چهار پادشاهی زمینی داریم و این رویای چهار حیوان است. فصل سوم، شدرک، میشک و عبدنغو. فصل ششم، دانیال و شیرها.

فصل چهارم، جایی که الان در آن هستیم، مربوط به خواب دوم نبوکدنصر است که درباره یک درخت است. فصل پنجم قرار است نقطه مقابل آن باشد. این دومین خواب او در کتاب است و سومین و سومین ملاقات معجزه‌آسای او با خدای اسرائیل خواهد بود.

این خواب از بسیاری جهات، طرح مشابهی با خواب قبلی او دارد. در خواب قبلی، او خواب نگران‌کننده‌ای دید و می‌خواست بداند تعبیر آن چیست، بنابراین متخصصان خود را فراخواند. آنها نتوانستند کمکی کنند بنابراین آنها را به مرگ محکوم کرد و سپس دانیال وارد شد و خواب و تعبیر آن را به او داد. بدین ترتیب داستان به این شکل پیش رفت.

فصل چهارم مشابه است، اما تمرکز آن بر این درام بین پادشاه و کارشناسانش نیست. در فصل چهارم، او به ما گزارش می‌دهد که چه زمانی خواب نگران‌کننده‌ای دیده و کارشناسانش نتوانسته‌اند کاری کنند، بنابراین دانیال تماس گرفته است. بنابراین تمرکز متفاوتی دارد، اما از برخی جهات، همان خط داستانی اصلی را دنبال می‌کند.

همچنین به عنوان یک داستان درباری در نظر گرفته می‌شود، به ویژه یک مسابقه درباری که در آن متخصصان پادشاه قادر به کمک نیستند و سپس اسیر خارجی که قادر به کمک است و در توانایی خود از آنها برتر است. من این فصل را به صورت بخش بخش می‌خوانم و پنج بخش مختلف وجود دارد. چیزی که اگر شما را به آن آگاه کنم متوجه آن خواهید شد یا شاید اگر این کار را نکنم، متوجه آن می‌شدید.

این فصل منحصر به فرد است زیرا در واقع لحن روایت آن متناوب است. بنابراین، دو بخش اول به صورت اول شخص هستند و این صدای اول شخص نبوکدنصر است. من، نبوکدنصر.

خب، نبوکدنصر صحبت می‌کند. او خطاب به حضار صحبت می‌کند. این در دو بخش اول است، یا در واقع، من آن را یکی حساب می‌کنم، و همچنین در بخش آخر است، بنابراین کتاب با این روایت اول شخص شروع و پایان می‌یابد، و سپس در وسط، سوم شخص قرار دارد.

ما نمی‌دانیم چه کسی آن را روایت می‌کند. این راوی دانای کل است. ما نبوکدنصر را داریم که صحبت می‌کند و سپس تقریباً به طور یکپارچه تغییر جهت می‌دهد.

باید گوش دهید تا متوجه آن شوید. بنابراین، او گفت یا او این کار را کرد. او (مرد)، او (مونث)، آن و سپس در پایان به من برمی‌گردد.

خب، همینطور که پیش می‌رویم، به آن گوش دهید و در مورد اهمیت آن انتخاب ادبی بحث خواهیم کرد، بسیار خب. پس، فصل چهارم آیات یک تا سه و سپس بعد از اینکه سریعاً از آیات یک تا سه بحث کردیم، به سخنان نبوکدنصر اضافه خواهیم کرد.

ای نبوکدنصر پادشاه، به همه قوم‌ها و ملت‌ها و زبان‌هایی که در سراسر زمین ساکنند، سلامتی شما افزون باد. مصلحت دیدم که آیات و شگفتی‌هایی را که خدای متعال برای من انجام داده است، نشان دهم. آیات! او چقدر بزرگ است!

چه شگفتی‌های عظیمی. پادشاهی او جاودانه است و سلطنت او نسل به نسل ادامه دارد. این آغازی کاملاً از نبوکدنصر است، کسی که در فصل قبل آماده بود تا مردم را تکه تکه کند.

این یک ستایش واقعاً شگفت‌انگیز از پادشاه است، اما به عنوان یک نامه تنظیم شده است. به عنوان یک رساله تنظیم شده است. آیه اول، نبوکدنصر پادشاه، به همه قوم‌ها، ملت‌ها و زبان‌ها

بنابراین، این گوینده و مخاطب او را مشخص می‌کند. این یک قالب استاندارد برای نامه‌های سلطنتی یا در واقع برای هر نامه آرامی در این دوره است. شما نویسنده را دارید، مخاطب را دارید، و سپس این سلام را دریافت می‌کنید.

درود بر شما باد. این عبارت در حروف آرامی بسیار رایج است. او درباره این نشانه‌ها و عجایبی که خدای متعال برای او انجام داده است، صحبت می‌کند.

حال، اگر شما یک یهودی عهد عتیق هستید و اینجا را می‌خوانید یا گوش می‌دهید و آیات و معجزات را می‌شنوید، آن جفت کلمه بسیار مهم است. آیات و معجزات یک جفت کلمه است که تقریباً همیشه در عهد عتیق در ارتباط با بلاها، بلاهای رویداد خروج، استفاده می‌شود. بنابراین، ده بلا

وقتی خدا قوم خود را از مصر بیرون می‌آورد، قدرت خود را از طریق نشانه‌ها و عجایب به فرعون و مصریان نشان داد. بنابراین، این زبان نبوکدنصر، حداقل برای مخاطبان یهودی او، خروج و این واقعیت را به ذهن متبادر می‌کند که خدایی که پیش از فرعون آن کارهای شگفت‌انگیز را برای آشکار کردن خود انجام داده بود، ظاهراً اکنون پیش از نبوکدنصر نیز کارهای شگفت‌انگیزی برای آشکار کردن خود انجام داده است. نبوکدنصر نشانه‌ها و عجایب خود را از جانب خدا دیده است.

خدای اسرائیل هنوز در این باب مشغول شناساندن خود به مردم از طریق نشانه‌ها و عجایب است. این، ستایشی که الان خواندم، اینکه نشانه‌های او چقدر بزرگ است، شگفتی‌های او چقدر قدرتمند است، پادشاهی او پادشاهی جاودانه است، سلطه او نسل به نسل ادامه دارد، که در واقع در پایان به تفصیل شرح داده خواهد شد. بنابراین ما این نوع را دو بار می‌شنویم.

ما این را داریم - من آن را فقط یک ستایش می‌نامم - این ستایشی که نبوکدنصر به خدای اسرائیل ارائه می‌دهد. این کتاب، این فصل، اینگونه آغاز می‌شود. و فصل با ستایش مشابهی از نبوکدنصر به پایان می‌رسد. او آن را دوباره بیان می‌کند و کمی آن را گسترش می‌دهد.

بنابراین، کل این فصل در برگرفته است، ما آن را یک فصل فراگیر می‌نامیم، و با این مضمون عظمت خدا پادشاهی ابدی خدا، سلطه ابدی او احاطه شده است، و این به ما کمک می‌کند تا واقعاً بر نکته نبوکدنصر، تمرکز کنیم. نکته این فصل چیست؟ نبوکدنصر قصد دارد بر ابدی بودن پادشاهی خدا تأکید کند. بنابراین نبوکدنصر به صحبت خود ادامه می‌دهد و در این بخش، او خوابی را که دیده، تجربه و نشانه‌ها و عجایبی را که خدا برای او انجام داده است، بازگو می‌کند.

این آیات ۴ تا ۱۵ است، ببخشید، ۴ تا ۱۸.

۴، من، نبوکدنصر، در خانه‌ام آسوده و در کاخ کامیاب بودم. ۵ خوابی دیدم که مرا ترساند. در بستر ۴ خیالات و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت. ۶ پس فرمان دادم که همه حکیمان بابل را به حضور من بیاورند تا تعبیر خواب را برای من بیان کنند. ۷ آنگاه جادوگران، افسونگران، کلدانیان و منجمان آمدند و من خواب را برایشان تعریف کردم، اما آنها نتوانستند تعبیرش را برای من بیان کنند. ۸ سرانجام دانیال، که به نام خدای من، بلطشصر نامیده شده و روح خدایان مقدس در اوست، نزد من آمد ۹ من خواب را برایش تعریف کردم و گفتم: ۹ «ای بلطشصر، رئیس جادوگران، چون می‌دانم که روح خدایان مقدس در توست و هیچ رازی برای تو دشوار نیست، پس خوابی را که دیده‌ام و تعبیرش را برایم بگو.» ۱۰ رویاهای سرم در حالی که در رختخواب بودم این بود: دیدم و اینک درختی در وسط زمین و ارتفاعش بسیار زیاد بود. ۱۱ درخت رشد کرد و قوی شد، و سرش به آسمان رسید، و تا اقصای زمین دیده می‌شد. ۱۲ برگ‌هایش زیبا و میوه‌اش فراوان بود و در آن برای همه غذا بود. حیوانات صحرا زیر آن سایه می‌افکندند و پرندگان آسمان در شاخه‌هایش ساکن بودند و همه بشر از آن تغذیه می‌کردند.

در رویاهای سرم دیدم، در حالی که در رختخواب دراز کشیده بودم، و اینک، نگهبانی مقدس از آسمان» ۱۳ نازل شد. «۱۴ او با صدای بلند اعلام کرد و چنین گفت: «درخت را قطع کنید و شاخه‌هایش را ببرید، برگ‌هایش را بکنید و میوه‌هایش را پراکنده کنید. بگذارید حیوانات از زیر آن و پرندگان از شاخه‌هایش فرار کنند.» ۱۵ اما ریشه‌هایش را در زمین، با زنجیری از آهن و برنز، در میان علف‌های تازه‌ی صحرا رها کنید. بگذارید از شبنم آسمان خیس شود. بگذارید سهم او با حیوانات در علفزار زمین باشد. ۱۶ بگذار ذهنش از ذهن انسانی تغییر کند و ذهن حیوانی به او داده شود؛ و بگذار هفت دوره زمانی بر او بگذرد.

اوه، فکر کنم خیلی پیش رفتم.

نه، نکردم. صبر کن، مطمئن شو که زیاد دور نمی‌شوم. باشه، من خوبم.

این حکم به فرمان ناظران و تصمیم به کلام مقدسین صادر شده است، تا زندگان بدانند که آن متعال بر ۱۷ ممالک آدمیان حکومت می‌کند و آن را به هر که می‌خواهد می‌دهد و پست‌ترین مردمان را بر آن می‌گمارد. ۱۸ این خوابی است که من، نبوکدنصر پادشاه، دیدم. و تو ای بلطشصر، تعبیرش را به من بگو، زیرا همه حکیمان پادشاهی من نمی‌توانند آن را برای من تعبیر کنند، اما تو می‌توانی، زیرا روح خدایان مقدس در توست.

بسیار خوب، این پایان گزارش نبوکدنصر از خوابش است. همچنین پایان این بخش از روایت اول شخص نیز خواهد بود. بنابراین، پس زمینه آنچه پادشاه تجربه می‌کند این است که او در حال شکوفایی است.

او در اوج سلطنت خود به نظر می‌رسد، درست است؟ او در آرامش است، بنابراین در جنگ نیست، در خانه من آسوده و در قصر من در رفاه است. می‌توانیم بگوییم که او به مقام سر طلایی رسیده است. بنابراین، در فصل دوم، دانیال به این پادشاه جوان گفته بود که این تنها دومین سال سلطنت اوست، که او سر طلایی است، که قرار است بزرگ شود و سلطنت کند و همه این چیزها

در فصل چهارم، به نظر می‌رسد که او ممکن است رسیده باشد. هیچ تهدیدی او را تهدید نمی‌کند. او سر طلاست.

و بعد این خواب، این خواب نگران‌کننده، همه چیز را تغییر می‌دهد. حالا به یاد داشته باشید که خواب‌ها در خاور نزدیک باستان، به خصوص اگر پادشاه باشید، می‌توانند باعث آشفتگی شوند. باید بدانید خدایان چه پیامی برای شما می‌فرستند.

آنها اغلب از طریق رویاها کار می‌کردند. او باید این را بفهمد. این مهم است.

بنابراین دوباره، او مقامات دربار خود را فرا می‌خواند. آنها نمی‌توانند به او کمک کنند. بنابراین دانیال می‌آید.

هیچ رقابتی وجود ندارد زیرا او می‌داند که دانیال می‌تواند به آن پاسخ دهد. توجه داشته باشید که به نظر می‌رسد نبوکدنصر تشخیص می‌دهد که توانایی دانیال در تعبیر خوابش به دلیل مهارت حرفه‌ای او نیست بلکه دلیل توانایی او در تعبیر آن، وجود روح خدایان مقدس در اوست. نبوکدنصر ممکن است دقیقاً از رابطه دانیال با خدا آگاه نباشد، اما می‌داند که دانیال چیزی دارد که متخصصانش نمی‌دانند.

دانیال با قلمرو الهی ارتباطی دارد که متخصصان او ندارند. همانطور که در این فصل پیش می‌رویم، خواهیم شنید که دانیال آنچه را که دیده است برای پادشاه تکرار می‌کند و سپس آن را تفسیر می‌کند. این بسیار رایج است.

شما گزارش خواب را می‌شنوید، و سپس تعبیر آن اغلب با گزارش و تفسیر آن مطابقت دارد. بنابراین، دانیال بسیاری از آنچه پادشاه گفته است را دوباره بیان خواهد کرد، اما چند تفاوت وجود خواهد داشت. این نکته در مورد این فصل بسیار جالب است.

ما گزارش پادشاه از خوابش را داریم؛ سپس تمرین دانیال از آنچه پادشاه دیده و تعبیر دانیال را داریم. و اگر همه اینها را کنار هم بگذارید، که من گذاشتم، کار زیادی می‌برد، بنابراین واقعاً توصیه نمی‌کنم این کار را انجام دهید مگر اینکه وقت زیادی داشته باشید. اگر همه اینها را کنار هم بگذارید و نحوه روایت یا تغییر جزئیات را مقایسه کنید، گاهی اوقات می‌توانید چیزهای جالبی پیدا کنید.

بنابراین، در آنچه نبوکدنصر گزارش داده است، او سه نکته را بیان می‌کند که دانیال دقیقاً به همان شکل بیان نمی‌کند. و نحوه بیان آنها توسط نبوکدنصر ممکن است نشان دهد که چه چیزی برای او مهم بوده است، چیزهایی که او بر آنها تمرکز داشته است. بنابراین، نبوکدنصر در مورد درختی که در وسط زمین قرار دارد صحبت می‌کند.

انگار مرکز همه چیزه، درسته؟ دانیال قرار نیست اینو تکرار کنه. وقتی به دانیال رسیدیم در موردش صحبت می‌کنیم، اما این چیزیه که پادشاه میگه. اون همچنین در مورد اینکه ارتفاع درخت چقدر زیاد بوده صحبت می‌کنه.

و او همچنین می گوید که از این درخت، تمام گوشت‌ها تغذیه می‌شدند، یا همه چیز از این درخت تغذیه می‌شد. بنابراین، این موارد را در نظر داشته باشید. وقتی به گزارش دانیال رسیدیم، به آنها باز خواهیم گشت.

این ایده از این درخت کیهانی که به همه ساکنان جهان سود می‌رساند، منحصر به دانیال ۴ نیست. بنابراین در خاور نزدیک باستان، این یک نقش‌مایه نسبتاً رایج از این درخت کیهانی است و اغلب نمایانگر یک پادشاه است. پادشاهان کسانی بودند که باید برای ساکنان پادشاهی خود تأمین معاش می‌کردند. با دانستن این موضوع و دانستن آنچه که در خواب پادشاه نسبتاً واضح به نظر می‌رسد، منظوم این است که او این درخت باشکوه را می‌بیند.

آن را قطع و نابود می‌کنند، و او در نهایت به یک حیوان تبدیل می‌شود. آدم فکر می‌کند که او احتمالاً معنی خواب را به خوبی می‌داند. شاید هم نه.

به نظر می‌رسد که تصویرسازی چندان مبهم نیست. این تصور که او هیچ ایده‌ای از آنچه این خواب به او می‌گفته، نداشته، کمی تخیل را تقویت می‌کند. به تجربه مشابهی از درخت در کتاب حزقیال گوش دهید، زیرا تضمین می‌کنم که وقتی مخاطبان اصلی دانیال خواب پادشاه را شنیدند، احتمالاً به این موضوع فکر کرده‌اند، این اشاره دیگر به یک درخت بزرگ.

این حزقیال ۳۱، ۳ تا ۱۴ است. بنابراین، حزقیال می‌گوید، در سال یازدهم، در ماه سوم، در روز اول ماه کلام خداوند بر من نازل شد. ای پسر انسان، به فرعون، پادشاه مصر، و به جمعیت او بگو، در بزرگی خود به چه کسی شباهت دارید؟ اینک، آشور سروری در لبنان بود، با شاخه‌های زیبا و سایه جنگلی، و با ارتفاعی سر به فلک کشیده، که قلعه‌اش در میان ابرها قرار داشت.

آب‌ها آن را تغذیه می‌کردند و ژرفا آن را بلند می‌کرد، نهرهایش را در اطراف محل کاشتش جاری می‌ساخت و جویبارهایش را به سوی همه درختان صحرا جاری می‌ساخت. از همه درختان صحرا بلندتر بود؛ شاخه‌هایش بزرگ و شاخه‌هایش دراز شدند، زیرا آب فراوانی در شاخه‌هایش بود. همه پرندگان آسمان در شاخه‌هایش لانه می‌ساختند و همه حیوانات صحرا زیر شاخه‌هایش بچه‌های خود را به دنیا می‌آوردند.

زیر سایه آن، همه ملت‌های بزرگ زندگی می‌کردند. در عظمت و در طول شاخه‌هایش زیبا بود، زیرا ریشه‌هایش در آب‌های فراوان فرو می‌رفت. سروهای باغ خدا نمی‌توانستند با آن رقابت کنند و نه درختان صنوبر با شاخه‌هایش برابری می‌کردند.

درختان ساده نیز مانند شاخه‌های آن نبودند. هیچ درختی در باغ خدا از نظر زیبایی با آن برابری نمی‌کرد. من آن را در انبوه شاخه‌هایش زیبا ساختم.

تمام درختان عدن به آن حسادت کردند و آنها در باغ خدا بودند. یک درخت باشکوه، تصویری از آشور. خب، اتفاقات خوبی برای این درخت نمی‌افتد.

بنابراین، پیشگویی ادامه می‌یابد. بنابراین، خداوند متعال چنین می‌گوید: «چون بسیار بلند قد برافراشت و سر خود را در میان ابرها نهاد، دلش مغرور بود، من آن را به دست یکی از قدرتمندان امت‌ها خواهم سپرد. او «مطمئناً با آن مطابق شرارتش عمل خواهد کرد».

من آن را بیرون انداخته‌ام. بیگانگان آن را بریده و رها کرده‌اند. و همچنان ادامه دارد.

خیلی شبیه به خواب نبوکدنصر. خب، نبوکدنصر حزقیال را نمی‌شناخت. احتمالاً او این خواب را نمی‌دید.

اما من کاملاً مطمئنم که مخاطبان کتاب دانیال می‌گفتند، اوه صبر کنید، ما می‌دانیم چه اتفاقی برای درختان بزرگ می‌افتد. این چیز خوبی نیست. این برای کسی که این خواب را دیده، نشانه خوبی نیست.

ما این پیام‌آور را داریم؛ این موجود مقدس درباره نزول صحبت می‌کند. یعنی یک موجود آسمانی، یک موجود ماوراءالطبیعه، از آسمان نازل می‌شود. ما در کتاب دانیال چندین اصطلاح برای موجودات آسمانی داریم.

و «قدوس وان» یکی از آنهاست. و اچر «یکی دیگر از آنهاست. این زبان در ادبیات معبد دوم و ادبیات آخرالزمانی بسیار رایج شد.

ما کتاب ناظران را داریم. وقتی آنها این موجودات را نامند، این یک بیانیه اخلاقی نیست. آنها نمی‌گویند که آنها از نظر اخلاقی روحانی هستند.

بلکه، صحبت از این است که آنها از قلمرو ماوراءالطبیعه هستند. آنها متمایز و متفاوت از انسان‌ها هستند. بسیار خوب، پس این رویای پادشاه است.

و سپس دانیال آن را تفسیر خواهد کرد. و این آیات ۱۹ تا ۲۷ است. آنگاه دانیال که نامش بلطشصر بود، مدتی پریشان شد و افکارش او را مضطرب ساخت.

پادشاه پاسخ داد و گفت، حالا، اگر متوجه نشدی، بگذار فقط به تو هشدار بدهم؛ ما از اول شخص به سوم شخص تغییر حالت دادیم. پادشاه پاسخ داد و گفت، نه من پاسخ دادم و گفتم. پادشاه پاسخ داد و گفت، بلطشصر، نگذار خواب یا تعبیرش تو را بترساند.

بلطشصر در جواب گفت: «ای سرورم، خواب برای دشمنانت و تعبیرش برای دشمنانت باد. درختی که دیدی، رشد کرد و قوی شد، به طوری که سرش به آسمان رسید و تا اقصای زمین دیده می‌شد، برگ‌هایش زیبا و میوه‌اش فراوان بود و برای همه غذا بود، حیوانات صحرا زیر آن سایه می‌افکندند و پرندگان آسمان در شاخه‌هایش ساکن بودند.» ای پادشاه، این تو هستی که رشد کرده و قوی شده‌ای. عظمت تو رشد کرده و به آسمان رسیده و سلطنت تو تا اقصای زمین رسیده است.

و چون پادشاه دیدبانی مقدس را که از آسمان نازل می‌شود و می‌گوید: درخت را قطع کنید و از بین ببرید، اما کنده ریشه‌هایش را در زمین بگذارید، با بند آهنی و برنزی در میان علف‌های تازه صحرا بسته شده باشد، و بگذارید از شب‌نم آسمان خیس شود، و سهم او با حیوانات صحرا باشد تا هفت دوره از زمان بر او بگذرد. ای پادشاه، تعبیر این است. این فرمانی از جانب خدای متعال است که بر سرورم پادشاه نازل شده است که تو از میان مردم رانده خواهی شد و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود.

تو را مانند گاو به علف خواهند خوردند و از شب‌نم آسمان خیس خواهی شد و هفت دوره زمانی بر تو خواهد گذشت تا بدانی که خدای متعال بر پادشاهی آدمیان فرمان می‌راند و آن را به هر که می‌خواهد می‌دهد. و همانطور که دستور داده شد که کنده ریشه‌های درخت را رها کنی، پادشاهی تو از زمانی که بدانی آسمان فرمانروایی می‌کند، برایت پایدار خواهد ماند. بنابراین، ای پادشاه، بگذار نصیحت من برایت مقبول افتد.

گناهان خود را با عمل به پارسایی و گناهان خود را با رحم کردن به ستم‌دیدگان پاک کنید، شاید بتوانید رفاه خود را طولانی‌تر کنید. بنابراین، این پایان سخنان دانیال است و این روایت دومی از رویای پادشاه، تکرار آن

توسط دانیال، به ما می‌دهد که در واقع ما را به مقایسه و مقابله این دو دعوت می‌کند. کاری که این نیز انجام می‌دهد این است که راهی برای سنجش سخنان پادشاه، سنجش اعتبار آنچه او می‌گوید، به ما می‌دهد.

کمی بعد به آن برمی‌گردم. جالب است که در این فصل، وقتی دانیال خواب را می‌شنود، فوراً معنی آن را می‌فهمد. در فصل دوم، اینطور نبود.

اول از همه، او از خواب خبر نداشت، اما دعا کرد. او و سه دوستش دعا کردند که خدای آسمان‌ها راز را برایشان آشکار کند، و او این کار را کرد. اما در اینجا، به نظر می‌رسد که او فوراً معنای آن را می‌داند.

این خواب او را آشفته می‌کند. او به دلیل پیامدهای این خواب به وضوح متزلزل می‌شود. حتی در خواب از نگران بودن او صحبت می‌شود.

بعضی ترجمه‌ها می‌گویند وحشت‌زده. بعضی‌ها گفته‌اند شاید او از احتمال اینکه به پادشاه بگوید این خواب چه معنایی دارد، وحشت داشت. آیا واقعاً می‌خواهی این پیام را به پادشاه برسانی؟ اما من فکر نمی‌کنم این احتمال وجود داشته باشد، زیرا در خاور نزدیک باستان، خواب فقط تا زمانی خطرناک تلقی می‌شد که ندانی معنی آن چیست.

بنابراین، اگر معنی آن همچنان یک راز باقی بماند، خطرناک است. بنابراین، اینکه دانیال وارد عمل شود، حتی اگر پیام بد باشد، این پیام او نیست. این پیام خدایان است.

من فکر می‌کنم واکنش او به این خواب به این دلیل است که او متوجه می‌شود این خواب برای پادشاه چه معنایی دارد. در این فصل این حس را دریافت می‌کنید که نبوکدنصر کمی متفاوت است. در دو فصل قبلی، او یک دیوانه‌ی دیوانه بوده است.

در این فصل، به نظر می‌رسد که او واقعاً از دانیال خوشش می‌آید. به نظر می‌رسد که نوعی محبت بین این دو نفر وجود دارد. من فکر می‌کنم دانیال واقعاً از این واقعیت که این اتفاق برای نبوکدنصر خواهد افتاد، ناراحت است.

او می‌گوید کاش این برای دشمنانت بود، نه برای خودت. من تعجب می‌کنم که با توجه به اینکه دانیال چقدر سریع خواب را فهمید، آیا او توانایی ماوراءالطبیعه برای انجام این کار را دارد، اما من تعجب می‌کنم که آیا حکیمان هم خواب را فهمیدند یا نه. و شما می‌گویید، خب، می‌دانم که گفتید آنها نفهمیدند.

خب، من نگفتم که نگفتند. پادشاه گفت که نگفتند. پادشاه کسی است که گزارش داد خردمندانش نتوانستند جواب را به او بگویند یا جواب را به او نگفتند.

متن هرگز واقعاً نمی‌گوید که مردان خردمند نمی‌توانستند این کار را انجام دهند. پادشاه فقط می‌گوید که آنها این کار را نکردند. و پادشاه احتمالاً این را اینگونه تفسیر کرده است که آنها نمی‌توانستند این کار را انجام دهند، اما شاید آنها آن را انجام دادند.

نمی‌دانم. همانطور که گفتم، به نظر نمی‌رسد که یک رویای نمادین چندان دشوار باشد. درخت بزرگی

ما می‌دانیم که درختان نماد پادشاهان هستند. این [قطع شدن] [ماجرا] چقدر می‌تواند سخت باشد؟ بنابراین جزئیاتی وجود دارد که شاید آنها کاملاً متوجه آن نشده باشند، اما من فقط تعجب می‌کنم که آیا آنها نمی‌توانستند، یا اینکه آن را تفسیر نمی‌کردند.

دوباره، ما دیدگاه نبوکدنصر را می‌شنویم. بنابراین، وقتی دانیال آشفته می‌شود، نبوکدنصر او را تشویق می‌کند. او می‌گوید، ادامه بده.

بگو. تو مسئول این نیستی. بگو یعنی چی؟

بنابراین دانیال این کار را به طور متناوب انجام می‌دهد. او صحنه‌ای را که پادشاه دیده است، ارائه می‌دهد و هر کدام را تفسیر می‌کند. بیایید چند دقیقه‌ای در مورد آنچه دانیال از گزارش پادشاه حذف یا تغییر داده است، صحبت کنیم.

بنابراین پادشاه گفته بود که درخت در وسط زمین است و ارتفاع زیادی دارد. کاری که دانیال انجام می‌دهد این است که عظمت درخت را تأیید می‌کند، اما نمی‌گوید که در وسط زمین بوده است. او به ویژه در مورد ارتفاع زیاد آن صحبت نمی‌کند.

شاید فقط به این معنی باشد که پادشاه احتمالاً دیدگاه والاتری نسبت به خودش دارد. پادشاه همچنین گفت که تمام گوشت‌ها توسط درخت تغذیه می‌شوند. دانیال فقط می‌گوید که برای همه آنها درخت غذا وجود داشت.

نمی‌گوید که در واقع آنها را حمایت می‌کرد. فقط یک تفاوت جزئی وجود دارد. اما با توجه به آنچه دانیال در پایان تفسیر به نبوکدنصر توصیه می‌کند، این ایده به دست می‌آید که نبوکدنصر در واقع تا جایی که می‌توانسته برای قوم خود تأمین نکرده است.

سخنان دانیال چه بود؟ پس ای پادشاه، نصیحت من مورد قبول واقع شود. گناهان خود را با انجام عدالت و گناهان خود را با رحمت به ستمدیدگان ببخش. پس بله، برای همه غذا وجود دارد.

در توانایی نبوکدنصر برای همه چیز تدبیری وجود دارد. اما این واقعیت که او واقعاً از آن به گونه‌ای که مسئولش بود استفاده نکرد، بخشی از داوری اینجاست. من همچنین فکر می‌کنم که قرار است فصل دوم را بشنویم.

باز هم، این تعبیر خواب در فصل دوم، که در آن نبوکدنصر سر طلاپی بود، پادشاه پادشاهان که خدا به او سلطنت و قدرت و توانایی و جلال داده بود تا بتواند بر تمام بشریت و حیوانات صحرا و پرندگان آسمان حکومت کند. این از فصل دوم است. اما تقریباً همان چیزی را که دانیال به او می‌گوید در فصل چهارم می‌شنوید: تو درخت هستی.

تو درخت تنومند و شکوفای زندگی هستی. تو فرمانروایی داری و مسئولیت مراقبت از رعایای خود را بر عهده داری. تو همانطور که آن رویا پیش‌بینی کرده بود، باشکوه شده‌ای.

اما نبوکدنصر نکته‌ی آن رویای اول را که پادشاهی قدرتمندتر، پادشاهی ابدی وجود داشت، از دست داده بود و او در واقع بزرگترین پادشاه نبود. او اقتدار و قدرت مشتق شده‌ی خود را تشخیص نداده بود. نکته‌ی دیگری که دانیال از قلم انداخته است.

دانیال درباره اینکه چه اتفاقی برای این درخت خواهد افتاد صحبت می‌کند، و چیزی که از قلم می‌اندازد این واقعیت است که این درخت، که در مقطعی از اینجا به یک حیوان وحشی تبدیل می‌شود، مانند یک حیوان وحشی خواهد شد و ذهن یک حیوان وحشی به آن داده خواهد شد. دانیال این بخش را تکرار نمی‌کند. او به

سادگی می‌گوید، درخت را قطع کنید، آن را نابود کنید، بگذارید سهم آن با حیوانات وحشی باشد تا هفت بار بر آن بگذرد.

ای پادشاه، تو از میان مردم رانده خواهی شد. مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود. علف خواهی خورد.

تو از شب‌نم آسمان خیس خواهی شد. هفت دوره زمانی بر تو خواهد گذشت. او آن بخش از داستان را که پادشاه اساساً عقلش را از دست می‌دهد، تکرار نمی‌کند.

دقیقاً نمی‌دانم چرا. دوست دارم فکر کنم که دانیال می‌دانست پادشاه منظور را فهمیده است، و شاید با تکرار نکردن آن برای او یا روشن نکردن معنای آن، شاید کمی از عزت پادشاه کم کرده باشد. مطمئنم وقتی دانیال هر چیز دیگری را تفسیر می‌کرد، پادشاه منظور را می‌فهمید.

دانیال این را تکرار نمی‌کند. من حدس می‌زنم چون متن این را نمی‌گوید، اما باز هم، وقتی مقایسه می‌کنید که چگونه چیزها تکرار، حذف و تغییر می‌کنند، توجه به تفاوت‌ها ارزشمند است. فکر می‌کنم می‌توانیم در اینجا قلب دانیال را ببینیم.

ما می‌دانیم که او به پادشاه اهمیت می‌دهد. او از او التماس می‌کند که توبه کند تا این مجازات بر تو نازل نشود. و سپس، آیات ۲۸ تا ۳۳، ما هنوز در بخش سوم شخص هستیم.

این تحقق رؤیا است. همه اینها بر نبوکدنصر پادشاه واقع شد. در پایان ۱۲ ماه، او بر پشت بام کاخ بابل قدم می‌زد.

پادشاه در جواب گفت: «آیا این بابل بزرگ نیست که من با قدرت عظیم خود آن را به عنوان اقامتگاه سلطنتی و برای جلال جلال خود ساخته‌ام؟» «هنوز این سخنان در دهان پادشاه بود که صدایی از آسمان.» «فرود آمد: ای نبوکدنصر پادشاه، این به تو گفته می‌شود. پادشاهی از تو دور شده است.»

از میان آدمیان رانده خواهی شد. مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و مانند گاو به تو علف خواهند داد و هفت دوره بر تو خواهد گذشت تا بدانی که خدای متعال بر ممالک آدمیان فرمان می‌راند و آن را به هر که می‌خواهد می‌دهد. بی‌درنگ، کلام علیه نبوکدنصر تحقق یافت.

او از میان انسان‌ها رانده شد و مانند گاو نر علف می‌خورد. بدنش از شب‌نم آسمان خیس بود تا جایی که موهایش به بلندی پره‌های عقاب شد و ناخن‌هایش مانند چنگال پرندگان گردید. بنابراین، این تحقق است.

آیا متوجه فاصله زمانی بین خواب، تعبیر و تحقق آن شدید؟ در پایان ۱۲ ماه، نبوکدنصر روی پشت بام کاخ راه می‌رفت. متن به ما نمی‌گوید که چرا این فاصله ۱۲ ماهه وجود دارد. این می‌تواند به این معنی باشد که او مدتی توبه کرد یا اینکه از نصیحت دانیال پیروی کرد.

این می‌تواند فقط نمایشی از صبر و شکیبایی خدا باشد، که ۱۲ ماه دیگر به او فرصت داد تا این اتفاق بیفتد. راوی به وضوح به ما نشان می‌دهد که محرک تحقق این رویا، غرور نبوکدنصر است. بنابراین، تفکرات مغرورانه او در مورد این شهر بزرگی که ساخته است.

قدرت عظیم، جلال، شکوه. اینها کلماتی هستند که او برای خودش به کار می‌برد. اینها کلماتی هستند که برای خدا محفوظ هستند.

خداوند آنها را به حاکمان بشری عطا می‌کند، همانطور که خود می‌خواهد، اما مطالبه آنها برای خود مناسب نیست. این رویا به محض شروع، فوراً محقق می‌شود. و سپس این شرح از آنچه نبوکدنصر از سر گذراند را داریم.

و اصطلاحات پزشکی وجود دارد که می‌توانند این نوع بیماری روانی را توصیف کنند، اما نکته واقعاً پزشکی نیست. نکته الهیاتی است. این تبدیل بزرگترین پادشاه روزگار به یک حیوان پست، حتی یک موجود مادون انسان، در نتیجه غرور و قضاوت به خاطر غرورش است.

بحث‌های زیادی وجود دارد، در اینجا به یک نکته فرعی اشاره می‌کنم، در مورد اعتبار تاریخی این فصل، اینکه آیا این وقایع واقعاً برای نبوکدنصر اتفاق افتاده است یا خیر. در اسناد و مدارک، اطلاعات زیادی وجود ندارد که به ما بگوید چنین چیزی خارج از کتاب دانیال اتفاق افتاده است. چند نکته را می‌توان در این مورد بیان کرد.

اول از همه، ما اطلاعات بسیار محدودی در مورد سال‌های آخر زندگی نبوکدنصر داریم. اطلاعات زیادی در مورد آنها وجود ندارد. ثانیاً، شاید انتظار نداشته باشید که او بخواهد این موضوع در سالنامه‌ها ذکر شود.

نمی‌دانم. خیلی تحقیرآمیز است. اگرچه او با اعلام جلال خدا بیرون می‌آید، اما این نشان می‌دهد که شاید او خیلی به خودش اهمیت نمی‌دهد.

بنابراین، نمی‌دانم، اما تحقیرآمیز است. همچنین، دوران سلطنت یک پادشاه به طور کامل مستند نشده است، بنابراین این لزوماً از آن نوع چیزهایی نیست که او می‌توانست حفظ کند. عامل دیگر این است که باستان‌شناسی در اینجا واقعاً کمک زیادی به ما نمی‌کند.

ما قرار نیست مدرکی پیدا کنیم که نشان دهد نبوکدنصر در میدان جنگ بوده است. قرار نیست در چیزهایی که کاوش می‌کنیم مدرکی پیدا کنیم که نشان دهد او عقلش را از دست داده است. شواهد کمی وجود دارد که نشان می‌دهد او در اواخر عمر نبوکدنصر، ممکن است نوعی بیماری روانی داشته باشد.

برخی کتیبه‌های ناقص وجود دارند که نشان می‌دهند این موضوع ممکن است درست بوده باشد، اما ما نمی‌توانیم صرفاً بر اساس آن نتیجه‌گیری قطعی کنیم. تنها چیزی که واقعاً داریم متن دانیال است که این را به ما می‌گوید. برخی از محققان معتقدند آنچه که به عنوان اتفاقی که برای نبوکدنصر توصیف شده است، در واقع از اتفاقی که برای پادشاه دیگری، نبونیدوس، افتاده است، گرفته شده است.

وقتی به دانیال ۵ رسیدیم، درباره نبونیدوس صحبت خواهیم کرد. اما نبونیدوس مدتی پس از نبوکدنصر آمد، و شواهد نسبتاً روشنی وجود دارد که نبونیدوس از نظر روانی مشکلی داشت. او پادشاه بود، اما برای مدتی از تخت سلطنت ناپدید شد. ظاهراً او قادر به حکومت نبود و پسرش باید به جای او حکومت می‌کرد.

سپس، در طومارهای یافت شده، طومارهای تکه‌تکه شده‌ای که در دریای مرده یافت شدند، و طومارهای قمران، چیزی به نام دعای نبونیدوس وجود دارد. این کتیبه دعایی است که در آن نبونیدوس، پادشاه، از این مصیبت که در آن به شکل حیوان درآمده بود، صحبت می‌کند. او یک فالگیر داشت، یک فالگیر یهودی، که تعبیر خوابی را که دیده بود به او می‌داد و غیره.

شباهت‌های زیادی بین دعای نبونیدوس، سندی از قرآن، و این داستان در دانیال وجود دارد، اما تفاوت‌های قابل توجهی نیز وجود دارد. بنابراین، جان کالینز، که در واقع یک محقق بسیار منتقد است، و ممکن است

فکر کنید که او به طور خودکار می‌گوید نبونیدوس. این داستان نبونیدوس است که برای نبوکدنصر جعل شده است.

او در واقع می‌گوید که برخی بازسازی‌های دعای نبونیدوس از قمران، با پر کردن شکاف‌های موجود در طومار بر اساس کتاب دانیال، رابطه بین آن دعا و کتاب دانیال را تقویت می‌کنند. بنابراین، وقتی این طومارها، این قطعات را پیدا می‌کنیم، کامل نیستند. شکاف‌هایی وجود دارد.

و بنابراین، محققان باید تا حد امکان از متن برای پر کردن جاهای خالی استفاده کنند. و وقتی آن ترجمه‌ها را می‌خوانید، معمولاً این نوع چیزها داخل پرانتز قرار می‌گیرند. می‌دانید که محققان سعی کرده‌اند کلمات یا بخش‌های ناقص را پر کنند.

و بنابراین، کالینز می‌گوید که بله، ارتباطات زیادی بین این دو روایت، دانیال ۴ و نبونیدوس، وجود دارد، اما برخی از شکاف‌ها بر اساس دانیال ۴ پر شده‌اند، نه فقط بر اساس متن. بنابراین، این یک روایت قطعی نیست... چیزی که ما می‌دانیم این است که آنها داستان‌های مشابهی هستند، و ماهیت دقیق رابطه بین این دو داستان را واقعاً نمی‌دانیم. راوی این داستان را در دانیال گنجانده است زیرا قرار است ببینیم که این پادشاه مغرور توسط خدا فروتن می‌شود و به طور مناسب پاسخ می‌دهد.

به واکنش نبوکدنصر پس از این اتفاق گوش دهید. و در اینجا به بخش آخر، یعنی آیات ۳۴ تا ۳۷، برمی‌گردیم و به اول شخص می‌گوییم.

در پایان آن روزها، من، نبوکدنصر، چشمانم را به سوی آسمان برافراشتم و عقلم به من بازگشت. من خدای متعال را ستایش کردم و او را که تا ابد زنده است، ستایش و تکریم نمودم. زیرا سلطنت او ابدی است. پادشاهی او نسل اندر نسل پایدار است.

همه ساکنان زمین هیچ شمرده می‌شوند. او بر اساس اراده خود در میان لشکر آسمان و ساکنان زمین عمل می‌کند و هیچ کس نمی‌تواند دست او را بازدارد یا به او بگوید، چه کرده‌ای؟ در همان زمان، عقل من به من بازگشت و به خاطر جلال سلطنتم، شکوه و جلالم به من بازگشت. مشاوران و اربابانم مرا طلبیدند و من در سلطنت خود استوار شدم و عظمت بیشتری به من افزوده شد.

اکنون من، نبوکدنصر، پادشاه آسمان‌ها را ستایش و تمجید و تکریم می‌کنم، زیرا تمام کارهای او درست و راه‌های او عادلانه است، و کسانی را که با تکبر راه می‌روند، او قادر است فروتن کند. این آخرین کلام نبوکدنصر است. پس از این فصل، او رفته است.

حال، فصل پنجم به این رویداد اشاره خواهد کرد، اما او مدت‌هاست که از صحنه روزگار محو شده است. بنابراین، نبوکدنصر، جدا از خدا، به گمان من شاید شخصیت اصلی بخش اول دانیال بوده است. او کسی است که، خب، می‌توان گفت، خدای اسرائیل را شکست داد.

او آن ظروف معبد را آورد. او اورشلیم را محاصره کرد. اورشلیم به دست او افتاد.

او کسی است که رویای مجسمه را دید. او سرِ طلاپی است. او کسی است که هر خدایی را که می‌توانست. بندگانش را از دست او رهایی بخشید، به چالش کشید و او کسی است که این رویا را دارد.

او شخصیت اصلی است، و واقعاً در کتاب دانیال، او از نظر ادبی، تکامل‌یافته‌ترین شخصیت است. او کسی است که احساسات نشان می‌دهد. ما واقعاً آن را نمی‌بینیم.

شدرک، میشک و عبدنغو یک بار صحبت می‌کنند. هیچ توصیفی از نگرش آنها وجود ندارد. هیچ توصیفی از واکنش آنها به چیزی وجود ندارد.

آنها فقط اطاعت می‌کنند و از دستورات پیروی می‌کنند و کاری را که قرار است انجام دهند، انجام می‌دهند. در فصل دوم، دانیال فقط به عنوان مردی خردمند که از خدا اطاعت می‌کند و با احتیاط عمل می‌کند، به تصویر کشیده شده است. از برخی جهات، او شخصیتی سطحی و بی‌روح دارد.

نبوکدنصر رنگارنگ است. نبوکدنصر، وقتی به فصل چهارم می‌رسی، احساس می‌کنی که تقریباً این پادشاه را می‌شناسی، و این نکته‌ی واقعاً جالبی در مورد کتاب دانیال است. این کتاب بر این پادشاه غیریهودی تمرکز دارد.

نبوکدنصر، از بسیاری جهات، نمونه‌ی بارز پادشاه غیریهودی است. او مانند نمونه‌ای از پادشاهان غیریهودی است. در عهد عتیق، نبوکدنصر

او همان است. او همان است که اورشلیم به دست او می‌افتد. او آن پادشاه بزرگ است

علاوه بر این، او به بابل مرتبط است. بابل در کتاب مقدس، استعاره‌ای است، تا زمانی که به عهد جدید می‌رسی، برای مخالفت با خدا، غرور و مخالفت با خدا. در اینجا نبوکدنصر، پادشاه بابل، آمده است.

به سفری که خدای آسمان، نبوکدنصر را در کتاب دانیال در پیش گرفته است، نگاه کنید. در سه فصل شاهد ملاقات این پادشاه با خدای اسرائیل بوده‌ایم. اول، او آموخت که این خدا از هر خدایی که او می‌شناخت، دانش بیشتری دارد.

این خدا از هر خدایی که او می‌شناسد، قدرت بیشتری دارد. در فصل چهارم، این خدا، خدایی است که پادشاهی ابدی را در اختیار دارد. او خدایی است که به هر که اراده کند، قدرت می‌بخشد.

او مقداری به من داد. نبوکدنصر، از یک سو، نمونه‌ی یک پادشاه غیریهودی شرور است. از سوی دیگر، او به نمونه‌ی چیزی که یک پادشاه غیریهودی باید در پادشاهی خدا باشد، تبدیل شده است.

این پادشاه چه باید باشد؟ به او قدرت زیادی داده شده است. بله. چه کسی آن را به او داده است؟ او می‌گوید، خدا داده است.

بعضی‌ها این آخرین ستایش، این آخرین کلمات نبوکدنصر را می‌شنوند و می‌گویند که او تغییر نکرده است. به او گوش دهید. او می‌گوید: من در پادشاهی خود مستقر شدم و عظمت بیشتری به من افزوده شد.

او هنوز هم مغرور به نظر می‌رسد، اما به آنچه می‌گوید گوش دهید. من، نبوکدنصر، پادشاه آسمان‌ها را ستایش و تمجید و تکریم می‌کنم. کارهای او درست است.

راه‌های او عادلانه است. او کسانی را که با غرور راه می‌روند، فروتن می‌کند. احتمالاً در این لحظه دارد دستش را بالا می‌برد.

نبوکدنصر بزرگ است. او پادشاهی قدرتمند است، اما هیچ اشکالی در این نیست. این موهبتی از جانب خداست که به او عطا شده است.

این مسئولیت اوست، که در قبال آن مسئول مراقبت از پادشاهی خود است. مشکل او بزرگی‌اش نبود. مشکل او غرور و ناتوانی‌اش در اذعان به این بود که بزرگی‌اش موهبتی از جانب خداست.

نبوکدنصر واقعاً شخصیت جذابی است. بعضی‌ها می‌گویند، جایی که او در انتهای کتاب دانیال فرود می‌آید، خب، آیا او تغییر دین داده است؟ آیا او پیرو خداست؟ نمی‌دانم. این نکته‌ی راوی نیست.

نکته‌ای که راوی می‌خواهد این است که این پادشاه قدرتمند غیریهودی می‌داند و تصدیق می‌کند که او فقط به این دلیل پادشاه است که خدا او را چنین آفریده است. او مطیع پادشاه والاتری است. این چیزی است که راوی در اینجا به آن اهمیت می‌دهد.

وقتی به فصل پنجم، یعنی نبوکدنصر، برسیم، کل این روایت نبوکدنصر و رویای درخت او دوباره مطرح خواهد شد. قرار است از آن به عنوان نقطه مقایسه‌ای برای بلشصر استفاده شود. بنابراین، این نکته را در سخنرانی بعدی در فصل پنجم در نظر خواهیم داشت.

من دکتر وندی ویتز و تعلیماتش در مورد کتاب دانیال هشتم. این جلسه ۷، دانیال ۴، پادشاه فروتن و قدرت بازیابی شده خدا است.